



□ **بحثی در هنر**

□ **احمد عزیز**

مقدمتاً باید خاطر نشان ساخت که از نویسندگان و محققان عالم اندیشه و قلم، کمتر محقق و صاحب نظری است که در این مقوله قلم و رقم نزده باشد، ارباب عقائد مختلفه و آراء متباینه چه شرقی و چه غربی، هریک بنا بر تفکر و مشرب خویش در این میدان چوگان گرفته و گوی زده اند، گویانکه بسیاری از این آراء و انظار کمتر ربطی به اصل مقوله داشته و دارند، اما شیوع هنر در کلیه جوامع و در طول اعصار شاید بزرگترین عامل این تحقیقات و اندیشه بازی ها بوده باشد.

رمان نویسان و نمایشنامه نگاران و مجسمه سازان و موسیقیدانان و شاعران و حتی صاحبان صنایع نیمه هنری و نیز ارباب عقول و فلاسفه و صاحب مسلکان غربی - خصوصاً در قرون هینجده و نوزده که مشارب و مسالک گوناگون، در حال رشد و تکاپوی قوام خود و انجذاب مردمان بودند - هریک به فراخور حال در مقالات و در کتب گوناگون - گاه اختصاصی و گاه جنبی و عارضی - به سخن پردازی و تطویل در این مبحث پرداخته اند. در ره عشق نشد کس به تعیین محرم راز

هر کسی بر حسب فکر، گمانی دارد مضافاً بر اینکه این متفکران و اندیشه ورزان به چشم دیده بودند که آن مکتب و مشربیی از مقبولیت و مطبوعیت، سهم عمده تری را داراست که مجهز به اسلحه نیرومند و برائی چون هنر بوده باشد. مع هذا در این میدان، سعی و اهتمام متفکران بر آن مصروف بود که آراء و اقوال فلسفی و سیاسی در ضمن نمایشنامه و قصه و شعر تبیین و تشریح گردد تا از جاذبیت و قبول خاطر بیشتری برخوردار باشد.

ازین میان، خصوصاً مارکسیسم اندکی پس از پیدایش - البته بسیاری از نوشته های مارکس در خصوص مضار سرمایه داری، جنبه خطابی و هنری و گاه شعری دارد تا علمی و بقول خودش دیالکتیکی! تا کنون این تلاش را در ابعاد گوناگون بکار برده است.

خصوصاً در کشورهایی که با اندیشه های سوسیالیستی اداره میشود، سهم بیشتر رواج و اشاعت سوسیالیسم وزیر بنای بنیادین خدانا گرایانه و ماده پرستانه اش از آن نویسندگان و شاعران و حاصل آثار فرهنگی گوناگون آنان بوده است و حالیه نیز حفظ نظام های آن ممالک و نیز گسترش و شیوع آن در اقوام و ملل دیگر از این طریق صورت میگردد، امروزه سردمداران کمونیسم، این طریقه را بخوبی تشخیص داده اند که نژادها و ملیت ها و طبقات مختلف جوامع بشری را میتوان بیشتر با ترسیم فقرها و نابرابری ها و محرومیت هایشان، از راه جاذبه های فرهنگی به سوسیالیسم جلب نمود تا تئوری های فلسفی و مباحث بالنسبه دیر هضم و ثقیل دیالکتیکی.

ازین گذشته «هنر مارکسیستی» در اینجا منظور آن هنری است که نمیخواهد از قلمرو ماتریالیسم فلسفی و دیالکتیک تاریخی مارکسیستی تجاوز کند و میکوشد تا خود را تنها در این چهارچوب ها محصور نماید. بنابراین بهتر است آنرا «شبه هنر مارکسیستی» نامگذاری کنیم - اکنون در کشورهای سوسیالیستی تقریباً بصورت بخشنامه ای و حزبی به حیات خود

ادامه میدهد، بدین گونه که عده‌ای شاعر و نویسنده و مورخ و پژوهشگر در رشته‌های مختلف، تنها این وظیفه را بعهده دارند که مثلاً در تاریخ بدنبال جمع‌آوری و تدوین قرآن و شواهد قریب به مقاصد ماتریالیسم تاریخی راه بیافتند و یا در عرصه هنر، به تهیه نمایشنامه و داستان و شعری پردازند که نه تنها ذره‌ای با اسلوب تفکر مارکسیستی در تضاد و تناقض نبوده بلکه مروج و مراعی این اندیشه‌ها باشد تا هم در خارج و هم در داخل مورد استفاده احزاب مارکسیستی قرار گیرد.

در این طریق، برای تأمین تسلط فرهنگی بر ملل شرق نشین، تلاش‌های آکادمیک و بسیار پیچیده‌ای در بلوک شرق جریان دارد، که با نام «خاورشناسی» و «شرق‌شناسی» به اشاعه تفکرات مارکسیستی و هنر متابع آن در ذهنیت ملل شرقی و وابستگان به جهان سوم میردازد.

از طرف دیگر، دول سرمایه‌داری نیز در این میان بیکار نمانده‌اند و فرهنگ نفع‌پرستانه و پراگماتیستی غربی - که آن نیز بر بنیاد ماتریالیسم استوار است و ازین جهت پراگماتیسم سرمایه‌داری یک نوع قرابت و فامیلی نزدیکی نیز با مارکسیسم پیدا میکند چرا که مادر این فرزندان ناخلف و گاه متنازع همان ماتریالیسم است به لطایف الحیل زمینه‌های فرهنگی لازم را برای ادامه سلطه اقتصادی و سیاسی خود بر جهان سوم، تأمین مینماید.

اندیشه‌های اگزستانسیالیستی و نهیلیستی که تقریباً در اکثر موارد به زبان هنر بیان گردیده‌اند - نمونه‌اش داستان‌ها و نمایشنامه‌های امثال سارتر و کامو و کافکا و بکت... - هنوز هم بعنوان فرهنگ و هنر مطلوب غربی از طریق تراجم متعدد و شرح گوناگون - غالباً به دست مبارک روشنفکران! به ملل تحت سلطه القاء میشود، نهیلیسم و اگزستانسیالیسم، بگمان حقیر فلسفه و هنر مطلوب سرمایه‌داری غربی است که بطور طبیعی از نظام مصرفی، سرمایه‌داری نشأ می‌گیرد، گروهی بروز و ظهور این فلسفه را در غرب، ناشی از «شکم‌سیری» غربی‌ها دانسته‌اند و گفته‌اند که این فلسفه به علت وفور درآمد و اوقات آزاد پر از لذت و زندگی بی‌آرمان و ماشینی انسان غربی پدید می‌آید، بهرحال منشاء طبقاتی و مادی آن هر چه باشد منشاء اصیل و دخیل آن همان ماتریالیسم است - اینگونه از فلسفه و هنر، به جهت سلطه فرهنگی غرب، تأثیر قابل ملاحظه و واضحی در طبقات مرفه و گاه متوسط ملل جهان سوم داشته و دارد، از این گذشته، غربی‌ها نیز در سطوح آکادمیک از رقیب شرقی جا نمانده‌اند «راسیونالیسم پوپری» - یا مذهب اصالت عقل انتقادی و بقول

ظریفی «مذهب استبداد به رأی انتقادی» - اگر چه بظاهر یک تلاش موجه علمی و فلسفی در عرصه تفکر مینماید - و از نظر گاهی تنها یک فلسفه نقد مارکسیسم است - اما نظریات سیاسی و اجتماعی بنیان‌گذار آن «کارل پوپر» تحت عنوان «جامعه‌باز» - کتابی با همین عنوان از وی - از قبیل حل مسائل اجتماعی از طریق «بحث آزاد» - که همین اندیشه نیز دست‌آویز بزرگ «لیبرالیسم التقاطی» در ایران اسلامی و انقلابی شد و بنی صدر از طرفداران سرسخت این «تر پوپری» بشمار میرفت - عمیقاً در خدمت منافع سرمایه‌داری و

لیبرالیسم غربیزده در جهان زیر سلطه غرب است، و این طریقه را میتوان از مقدمه‌ای که «هلموت اشمیت» صدراعظم سابق آلمان سرمایه‌داری بر کتاب «پوپر» نوشته است، دریافت.

حالیه اندیشه‌های «راسیونالیسم کربنیک پوپری» خصوصاً از نقطه نظرهای فلسفی، شبه‌متفکران نامسلمان و مسلمان را دانسته و ندانسته به دفع فاسد به افسد و خدمت به «عقل غربی»، و تطهیر گند و کثافت فلسفه‌های سرمایه‌داری مشغول کرده است و از طریق این عده، آراء و اقوال آنان به ملل شرقی و جهان سوم صادر میگردد، علاوه بر این، آراء جامعه‌شناسانی از قبیل «گورویچ» و اسلام‌شناسان فراماسونی امثال «ژاک برگ» فرانسوی نیز دست کمی از اندیشه‌های پوپری ندارد و...

جان کلام آنکه، اقطاب دوگانه قدرت در جهان معاصر برای حفظ منافع جهانی و بقاء و دوام استثمار اقتصادی خود بهمانگونه که در جنبه تسلیحاتی و نظامی با یکدیگر مقابله و مراقبه دارند— بلکه اوضاع و احوال صریح‌تر— در عرصه‌های فلسفی و هنری نیز در رقابت و مسابقه هستند، جهان ما علاوه بر اینکه جهان سیاست و جهان اقتصاد و تکنیک و جهان رقابت‌های میلیتاریستی و تسلیحاتی است، جهان معارضه اندیشه‌ها و زدو خورد فلسفه‌ها و هنرهای غربی و شرقی نیز هست. بلکه با صراحت میتوان اذعان داشت که همواره پای فلسفه و هنر بیشتر از اقتصاد و تکنیک به معرکه کشیده میشود و به حقیقت در میدان نبرد فرهنگی و تعارضات فکری و فلسفی و هنری است که سرنوشت اقتصاد و تمدن و ساختمان اجتماعی اقوام ملل تعیین و تقدیر میگردد.

به ظن حقیر، هرگونه تعریف و تحلیل و نقد در مقوله هنر بدون در نظر گرفتن این معادلات در مرحله محاسبه و تبیین محکوم به شکست است، لااقل و قوف بر این لطیفه، محقق را از بسیاری صدمات و لطمات فکری مصون داشته و او را به نکات ژرف و ذقیمتی رهنمون خواهد شد.

باری از آنچه رفت مستفاد گردید که مکاتب فلسفی و هنری گوناگون هر کدام به مقتضای حال به شرح و بسط در مقوله هنر پرداخته و دست به نقل و وضع تعاریف و اسالیب متفاوت هنری زده‌اند.

هر مرغ به دستبانی در گلشن شاه آمد
بلبل به نواسازی و حافظ به غزل گنوی
اگر نویسنده غربی اگرستانسالیست بوده است، جهان را در داستان یا نمایشنامه‌اش یک واحدی عبارت از «هیچ و پوچ» نشان داده و یا در انتها، نتیجه‌گیری را آنچنان با مقدمات ربط داده است که چنین پندار از نظام جهان به دست آمده و اگر مارکسیست بوده، جریان وقایع و حوادث را چنان ترتیب میدهد که فی الحتم اشاره ای به «آینده پوچ و تاریخی» که در لسان مارکسیسم همان سوسیالیسم است— داشته باشد.

اگرستانسالیسم چیست؟

البته اگزستانسیالیسم یا «پوچ انگاری» و «هیج اندیشی» دارای شعب و فرق گوناگون است. حتی بعضی از «پوچ اندیشان» و «هیج انگاران» مشهور خداپرست نیز بوده‌اند، حقیقت اگزستانسیالیسم بی لفاظی‌های خاص روشنفکران در تعبیر، عبارت است از «مکتبی که برای جهان و نظام آن و بالتبع برای انسان که جزئی از نظام جهان است—هیچگونه غرض و غایت و حکمتی را متصور نمیداند».

به عبارت دیگر جهان در اگزستانسیالیسم، یک جهان «غیر منطقی» و «آنتی پان لوجیستی» است به اعتقاد این بنده اگزستانسیالیسم علاوه بر این، تبلور منطقی ماتریالیسم است در ایدئولوژی: یا بهتر بگویم اگزستانسیالیسم ثمره و میوه شجره خبیثه ماتریالیسم و خدانا گرائی است، یا به تعبیری که متأخرین را پسند آید، اگزستانسیالیسم «نتیجه» منطقی ماتریالیسم در فلسفه است.

یعنی از همه فرق و شعب ماتریالیستی، آن ایدئولوژی که علی القاعده به تنهایی با نظام فکری ماتریالیستی جور در نیایند و منطقاً نیز از وی استخراج میشود همین اگزستانسیالیسم است، برای تقریب به ذهن، یک مثال منطقی می‌آوریم، به این «قضیه منطقی» توجه فرمایید که در آن از «مقدمات» صحیح، «نتیجه» صحیح اخذ شده است—تطویل بحث در باب اینکه کدام مقدمه صحیح است و کدام غیر صحیح و ایندو چه مشخصاتی دارند و از کجا میشود فهمید که فلان مقدمه صحیح و دیگری غلط است را رها میکنیم—

مقدمه — آلبالو، میوه است.

مقدمه — میوه، انسان نیست.

نتیجه — آلبالو، انسان نیست.

درین قضیه منطقی، از دو مقدمه صحیح یک نتیجه صحیح گرفته شده است و اگر بخواهیم قضیه را به محاوره ادا کنیم چنین می‌گوئیم که «چون آلبالو میوه است» مقدمه — پس آلبالو با ضرورت نمیتواند انسان باشد «نتیجه» در قضیه بالا، اگر هر کدام از مقدمات فوق مطابق با واقع و صحیح نباشند، نتیجه نیز مطابق با واقع و صحیح نخواهد بود مثلاً اگر فضایا را اینگونه قرار بدهیم که:

مقدمه — آلبالو، حیوان نیست مقدمه — انسان، حیوان نیست. نتیجه پس «آلبالو،

انسان است» بصرف اینکه آلبالو جماد نبوده و انسان نیز جانور نیست نمیتوان نتیجه گرفت که پس «انسان، آلبالوست» باید حتماً مقدمات، صحیح و منطبق با واقع باشند تا نتایج نیز صحیح و واقعی بدست آیند، بنابراین در قضیه «آلبالو، میوه است» و «انسان، میوه نیست» پس «آلبالو، انسان نیست» با ضرورت آلبالو انسان نمیشود و این ضرورت‌ها در قضایای منطقی از مقدمات صحیح و مطابق با واقع قضایا، ناشی گشته و به دیگر زبان، نتیجه از متن واقعیت و از صحت و ربط مقدمات، زایده میشود ما اعتقاد داریم که اگزستانسیالیسم باالضرورت نتیجه منطقی ماتریالیسم است، یعنی وقتی که مقدمه آن شد که «جهان را کسی

نیافریده است» این مقدمه بالضروره ایجاب میکند که با نتیجه هرگونه «حساب و کتاب و قاعده و غرض و غایت و حکمتی را در ساختمان جهان نفی کنیم» و بوج انگار و هیچ اندیش گردیم.

جهان و هرچه در آنست هیچ در هیچست

هزار بار من این نکته کرده ام تحقیق

دوران جهان بی می و ساقی هیچست

بی زمره ساز عراقی هیچست

هر چند در احوال جهان مینگریم

حاصل همه عشرت است و باقی هیچست

بنابراین از ماتریالیسم به عنوان یک مقدمه، نمیتوان «نزاع طبقاتی» و «حدوث و حصول سوسیالیسم را در انتهای تاریخ» منطقی استنتاج کرد، «بی آغازی» و جهان منطبق «به بی سرانجامی» جهان منجر خواهد شد و این «نتیجه» بالذات منتج از آن «مقدمه» است. بنابراین اگزستانسیالیسم - بگمان این بنده - محصول طبیعی و منطبق ماتریالیسم بود. و این طایفه بیش از هر مسلکی به ماتریالیسم نزدیک ترند.

باید اضافه کرد که اگر در قضیه فوق الذکر مقدمه درست باشد، قضیه تمام است، اما واقعیت اینست که مقدمه یعنی اینکه «خدائی نیست» مقدمه ای غیر منطبق با واقع و غلط بوده و نتیجه آن نیز مورد شبهه قرار میگیرد، خلفاء اسلامی و خصوصاً آن دسته از فلاسفه که «مستلزم به شرع - یا اصلاح کنم متمایل به شرع» بوده اند هم در مرحله اثبات خالق و صانع و هم در مرحله اثبات غرض و غایت و نظم در جهان، براهین و ادله بسیار قوی و مستحکمی را اقامه کرده اند که شرح و بسط آن در این مجال تنگ میسر نیست، اما چگونه عده ای از سردمداران و متفکران اگزستانسیالیست، خداپرست بوده اند و اساساً چگونه اعتقاد به بی هدفی جهان با اعتقاد به پروردگار سازگار میآورد، برای پاسخ باید به فلسفه متحجر و منجمد اسکولاستیک قرون وسطائی مسیحی مراجعه کرد که در این فلسفه بعلت تحریف و حذف و تغییرهای نابجا در کتاب مقدس و همچنین بخاطر عدم استطرار بسیاری از مباحث کلامی و فلسفی - که انحصاراً در میان متکلمین اسلامی و فلاسفه مایل به اسلام زایج بوده و خاص فلسفه های مسلمانان است - عقل فلسفی غربی نیز با چنین مباحث تعیین کننده و شیرین آشنائی نیافته است، سارتر در رمان های فلسفی خود - مانند استفراغ و... - این مسائل فلسفی را به زبان هنری بیان کرده و اصولاً، عمده جاذبه فلسفه در اثرهای غربی نیز در همین است، و آلبر کامو و ساموئل بکت و فرانتس کافکا نیز بهمین گونه اندیشه های شبه فلسفی خود را در نمایشنامه ها و دلستان های هنری ارائه کرده اند، و اگر این افراد جایی به فلسفه پرداخته اند، غالباً در مصاحبات بوده و تازه این مصاحبه ها نیز بیشتر زیر جاذبه شدید هنری کارهایشان ترتیب میافته.